

تحلیل فلسفی چیستی ایمان با تأکید بر سه رویکرد معرفت‌شناختی، روان‌شناختی غیرمعرفتی و عمل‌شناختی در فلسفه اسلامی و غربی

پریسا محمدباقری^۱

۱ دانشجوی دکتری فلسفه دین.

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

پریسا محمدباقری

Email: DLWYN91@GMAIL.COM.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۱

چکیده

این مقاله با هدف تحلیل فلسفی چیستی ایمان، به بررسی سه رویکرد معرفت‌شناختی، روان‌شناختی غیرمعرفتی و عمل‌شناختی در فلسفه اسلامی و غربی می‌پردازد. در ابتدا، مسئله ایمان به عنوان یک پدیده چندبعدی مطرح شده و ضرورت تلفیق ابعاد عقلانی، شهودی و عملی در تبیین آن برجسته می‌شود. در بخش معرفت‌شناختی، تلاش بر آن است که باور دینی به عنوان یک سیستم مستدل از طریق ارائه دلایل منطقی و برهان‌های تجربی تحلیل شود؛ در این راستا، تفاوت بین باورهای «Believe that» و «Believe in» به عنوان دو بعد مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی به تجربه‌های درونی، میل و احساس فرد تأکید می‌کند که ایمان فراتر از استدلال‌های صرف عقلانی، در جنبه احساسی و شهودی تجلی می‌یابد. نهایتاً، رویکرد عمل‌شناختی به تحقق عملی باورها در رفتار فردی و اجتماعی می‌پردازد و بر اهمیت همگامی میان گفتار و کنش در تثبیت ارزش‌های ایمانی تأکید دارد. مقاله نشان می‌دهد که تلفیق این سه رویکرد زمینه‌ساز گفت‌و شنودی بین‌رشته‌ای و بین فرهنگی در تحلیل ایمان بوده و می‌تواند به ارائه چارچوبی جامع و کاربردی برای پژوهش‌های آینده در حوزه فلسفه دین منجر شود.

واژگان کلیدی: ایمان، معرفت‌شناختی، روان‌شناختی غیرمعرفتی، عمل‌شناختی، فلسفه اسلامی، فلسفه غرب.

مقدمه

در این مقدمه، سعی بر آن شده است تا با تکیه بر دیدگاه‌های مختلف فلسفه اسلامی و غربی، چیستی ایمان به عنوان یک پدیده چندبعدی را به طور منسجم و ساختارمند مورد بررسی قرار دهد. موضوع ایمان، که همواره یکی از ارکان بنیادین دینداری و تجربه انسانی به‌شمار می‌آید، نه تنها از منظر استدلال‌های عقلانی و منطقی بلکه از دیدگاه شهودی، روان‌شناختی و عملی نیز باید تحلیل شود؛ به نحوی که در آن هم جنبه‌های معرفت‌شناختی و هم جنبه‌های احساسی و کاربردی به‌طور یکپارچه مد نظر قرار گیرند. در متون اسلامی، ایمان علاوه بر باور به حقایق الهی، به عنوان تجلی عملی ارزش‌های دینی تلقی می‌شود؛ یعنی ایمان، فراتر از یک حالت ذهنی یا عقلی، تجربه‌ای درونی است که در رفتار و عمل فرد به صراحت مشهود می‌گردد. این موضوع در آثار بزرگان فلسفه اسلامی همچون ملاصدرا و نقدهای ارائه‌شده توسط غزالی به وضوح بیان شده است؛ به‌طوری که ملاصدرا از طریق تأکید بر اصالت وجود و شناخت شهودی، رابطه نزدیک میان عقل و قلب را در فرایند شکل‌گیری ایمان نشان می‌دهد و غزالی نیز در نقد فلسفه معاصر خود، بر این نکته تأکید دارد که ایمان واقعی تنها در صورتی می‌تواند معتبر شناخته شود که در عمل نیز تجلی یابد (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

از سوی دیگر، فیلسوفان غربی نیز به مسائل مرتبط با ایمان از زوایای متفاوت پرداخته‌اند. کانت در آثار خود با استدلالی مبتنی بر ضرورت هم‌افزایی میان عقل و عمل، به اهمیت ایمان به عنوان عنصری ضروری در تحقق اخلاق و عدالت اجتماعی اشاره می‌کند. در همین راستا، کیرکگور نیز تجربه درونی و وجودی ایمان را برجسته کرده و آن را فراتر از استدلال‌های منطقی می‌داند؛ به نحوی که تجربه شهودی و احساس عمیق، به عنوان مولفه‌ای اساسی در تثبیت باورهای فردی مطرح می‌شود. (Kierkegaard, 1843) این دو رویکرد، اگرچه از منظرهای متفاوت به موضوع نزدیک می‌شوند، در نهایت تأکید بر لزوم تلفیق عقل و شهود در تحلیل ایمان دارند.

از منظر معرفت‌شناختی، تحلیل ایمان به عنوان یک باور صادق و توجیه‌شده بر مبنای ارائه دلایل و برهان‌های منطقی صورت می‌گیرد. در این بُعد، مفاهیم «Believe that» و «Believe in» به عنوان دو نوع باور دینی، هر یک با ویژگی‌های خاص خود مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ به‌طوری که یکی از آن‌ها بیشتر جنبه استدلالی و اثباتی دارد و دیگری تأکید بر جنبه ارتباط احساسی با موضوع مورد ایمان دارد. پژوهش‌هایی در این زمینه نشان داده‌اند که تنها از طریق استدلال‌های منطقی و شواهد تجربی نمی‌توان به جامعیت باور دست یافت و لازم است بُعد احساسی و عملی نیز در نظر گرفته شود. (Quine, 1951)

در همین راستا، رویکرد روان‌شناختی به ایمان بر این نکته تأکید دارد که تجربه ایمان، صرفاً نتیجه یک فرایند استدلالی نیست بلکه حاصل تعامل عوامل روانی، میل و اشتیاق درونی فرد می‌باشد. از این منظر، ایمان به عنوان یک تجربه احساسی و شهودی تلقی می‌شود که در آن عوامل روان‌شناختی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و تثبیت باورها دارند. پژوهش‌های معاصر در حوزه روان‌شناسی معرفت نشان داده‌اند که ادراک شهودی و حس درونی می‌تواند به عنوان عاملی محرک در جهت تثبیت باورهای دینی عمل کند؛ امری که در متون کلاسیک فلسفه غربی نیز به چشم می‌خورد (نوالی، ۱۳۹۱).

همزمان با این تحلیل‌ها، رویکرد عمل‌شناختی نیز جایگاه ویژه‌ای در بررسی چیستی ایمان دارد. در این دیدگاه، ایمان تنها زمانی کامل و واقعی محسوب می‌شود که در رفتار و اعمال فرد به وضوح تجلی یابد. از این رو، عملکرد عملی مؤمن، به عنوان نشانگر واقعی بودن ایمان، در کنار استدلال‌های عقلانی و تجربه‌های احساسی، مورد توجه قرار می‌گیرد. پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که بدون تحقق بُعد عملی، ایمان نمی‌تواند به عنوان یک تجربه جامع و همه‌جانبه شناخته شود؛ چرا که اعمال فرد، علاوه بر تثبیت باورها، به عنوان عاملی محرک در جهت ایجاد تغییرات اخلاقی و اجتماعی نیز عمل می‌کنند (خسروپناه، ۱۳۸۵).

تلفیق این سه بُعد - معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و عمل‌شناختی - زمینه‌ساز ایجاد یک گفت و شنود میان رشته‌ای در باب ایمان می‌شود. از یک سو، تحلیل عقلانی و ارائه برهان‌های منطقی، اعتبار باور را از نظر استدلالی تثبیت می‌کند و از سوی دیگر، تجربه شهودی و احساس درونی، جنبه روان‌شناختی ایمان را روشن می‌سازد؛ در حالی که تحقق عملی این باورها، به عنوان نشانه‌ای از اعتبار واقعی ایمان، نشان‌دهنده همگرایی بین اندیشه و عمل است. چنین تلاقی میان دیدگاه‌ها، نه تنها به کاهش ابهامات ناشی از نگاه‌های تک‌بعدی منجر می‌شود، بلکه زمینه را برای ارائه تبیینی جامع از چیستی ایمان فراهم می‌آورد.

(Popper, 1972).

در ادامه، لازم به اشاره است که ترکیب دیدگاه‌های اسلامی و غربی در این حوزه، افق‌های تازه‌ای را در فهم ایمان بگشاید. آثار ابن‌سینا و ملاصدرا، به همراه نظریه‌های مدرن غربی، نشان می‌دهند که شناخت ایمان مستلزم آن است که همزمان به دو منبع عقل و شهود توجه شود؛ به گونه‌ای که هم دلیل و برهان منطقی به‌خوبی بیان شود و هم تجربه شهودی فرد، به عنوان عاملی غیرقابل انکار در تثبیت باورها مورد بررسی قرار گیرد (غزالی، ۱۳۷۹). این تعامل میان اندیشه‌های مختلف، از یک سو به درک عمیق‌تر مفهوم ایمان کمک می‌کند و از سوی دیگر، مسیر پژوهش‌های نوین در حوزه فلسفه دین و روان‌شناسی معرفت را هموار می‌سازد.

از منظر فلسفه غرب، تحلیل ایمان همواره با تأکید بر مسئلهٔ رابطه میان عقل و احساس همراه بوده است. به عنوان نمونه، نظریه شواهد معرفت‌شناختی که توسط کواین مطرح شده است، بر آن است که تنها از طریق داده‌های تجربی و استدلال‌های منطقی نمی‌توان به شناخت جامع از ایمان دست یافت و لزوم حضور عوامل روانی در فرایند تثبیت باورها مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین، مباحث مربوط به انسجام‌گرایی در توجیه باورها، بیانگر این موضوع است که تمامی باورها در یک شبکه ارتباطی به یکدیگر وابسته‌اند؛ بدین معنا که حذف یا تغییر یکی از آن‌ها تأثیری عمیق بر ساختار کلی باورها خواهد داشت (Kant, 1785). در نتیجه، تنها از طریق تلفیق این رویکردها می‌توان به تبیینی جامع از چیستی ایمان دست یافت.

در حوزه فلسفه اسلامی نیز، رویکردهایی نظیر دیدگاه ملاصدرا به معرفت شهودی و تأکید غزالی بر اهمیت تجربه عملی، نشان از این دارند که ایمان تنها یک ساختار ذهنی نیست؛ بلکه در بُعد وجودی و عملی نیز به وضوح نمایان می‌شود. ملاصدرا، با بیان رابطه نزدیک میان عقل و قلب، سعی در نشان دادن این نکته داشته است که شناخت واقعی از حقیقت، نیازمند توجه به هر دو جنبه استدلالی و شهودی است. از سوی دیگر، غزالی با نقد رویکردهای صرفاً عقلانی، بر ضرورت حضور تجربه عملی در تثبیت ایمان تأکید می‌کند؛ امری که در نهایت منجر به تبیین یک رویکرد جامع از ایمان می‌شود (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

تلفیق این دیدگاه‌ها، بیانگر آن است که هر یک از ابعاد معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و عمل‌شناختی، بدون وجود دیگری، قادر به ارائه تبیینی کامل از ایمان نیستند. از این منظر، گفت‌وشنود میان رویکردهای مختلف نه تنها به رفع تناقضات موجود میان اندیشه‌های متفاوت کمک می‌کند بلکه زمینهٔ پژوهش‌های آتی در حوزه فلسفه دین را نیز هموار می‌سازد. این گفت‌وشنود، با استفاده از منابع معتبر فارسی و غیرفارسی و با بهره‌گیری از رویکردهای میان‌رشته‌ای، می‌تواند به عنوان یک مدل نوین در تحلیل مسائل بنیادین دینی مورد استفاده قرار گیرد (Kierkegaard, 1843).

در ادامه نیز می‌توان به اهمیت عملی و کاربردی شناخت ایمان اشاره کرد؛ زیرا در کنار ابعاد نظری، ایمان در زندگی فرد و جامعه نقش تحول‌آفرینی دارد. از این رو، تحقق عملی باورها، به عنوان عاملی برای ایجاد تغییرات اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی، مورد توجه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، تجربیات عملی مؤمنان در جامعه، نشان از آن دارد که ایمان نه تنها بر اساس استدلال‌های عقلانی بلکه از طریق اعمال و رفتارهای انسانی نیز می‌تواند به بلوغ رسد. در این زمینه، پژوهش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز تأکید دارند که تنها از طریق تحقق عملی باورها می‌توان به ایجاد تغییرات مثبت در ساختارهای اجتماعی دست یافت (James, 1902).

به عبارت دیگر، شناخت جامع از چیستی ایمان مستلزم آن است که همزمان به ابعاد نظری، شهودی و عملی آن توجه شود. در این راستا، تلفیق دیدگاه‌های اسلامی و غربی، زمینه‌ساز یک گفت‌وشنود میان‌رشته‌ای می‌شود که در آن هر یک از ابعاد مذکور در قالب یک چارچوب منسجم و یکپارچه گردآوری شده‌اند. این رویکرد میان‌رشته‌ای، علاوه بر رفع ابهامات ناشی از نگاه‌های تک‌بعدی، می‌تواند به عنوان مبنایی برای تدوین نظریه‌ای نوین در حوزهٔ فلسفه دین مطرح گردد؛ نظریه‌ای که در آن ایمان به عنوان یک پدیده چندبعدی، در کنار جنبه‌های استدلالی، احساسی و عملی، مورد بررسی قرار گیرد و از این طریق، پاسخگوی پرسش‌های بنیادین مرتبط با تجربه دینی باشد (Popper, 1972).

در نهایت، می‌توان گفت که تحلیل چیستی ایمان، به عنوان یک مسئله پیچیده و چندبعدی، تنها از طریق تلفیق رویکردهای معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و عمل‌شناختی قابل دستیابی است. این رویکرد جامع، ضمن توجه به جنبه‌های استدلالی و منطقی، به ابعاد احساسی و عملی نیز می‌پردازد و بدین صورت، زمینه را برای ارائه یک تبیین واحد از ایمان فراهم می‌آورد. به همین ترتیب، پژوهش حاضر با تکیه بر منابع معتبر داخلی و بین‌المللی، سعی در ارائه چارچوبی نوین در تحلیل ایمان دارد؛ چارچوبی که در آن نه تنها اصول عقلانی و شهودی بلکه کاربردهای عملی باورها نیز به‌طور منسجم مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این مدل

میان‌رشته‌ای، می‌تواند هم‌زمان با کاهش ابهامات و تناقضات موجود، زمینه را برای پژوهش‌های آتی در حوزه‌های اخلاقی، اجتماعی و تربیتی فراهم آورد. (Kant, 1785)

بنابراین، مقدمه حاضر با ارائه چارچوبی ساختارمند و منسجم از چیستی ایمان، به بررسی ابعاد مختلف این پدیده می‌پردازد و نشان می‌دهد که تنها از طریق تعامل میان عقل، شهود و عمل می‌توان به شناختی عمیق از ایمان دست یافت. این رویکرد، ضمن تأکید بر اهمیت هر یک از این ابعاد، تلاش می‌کند تا با استفاده از منابع و مرجع‌های معتبر فارسی و غیر ایرانی، گفت‌ووشنودی میان فلسفه‌های مختلف ایجاد کند؛ گفت‌ووشنودی که در آن، نه تنها اصول نظری بلکه کاربرد عملی ارزش‌های ایمانی در زندگی فردی و اجتماعی نیز به‌خوبی منعکس شود. این مدل تبیینی، هم به عنوان الگویی نوین در پژوهش‌های فلسفه دین و معرفت‌شناسی و هم به عنوان ابزاری کاربردی در تحول فرآیندهای تربیتی و اجتماعی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. (Kierkegaard, 1843)

در مجموع، با تلفیق دیدگاه‌های متنوع و استفاده از رویکردی جامع، تحلیل حاضر سعی دارد تا با ارائه تبیینی منسجم از چیستی ایمان، پاسخگوی پرسش‌های بنیادی مرتبط با تجربه دینی شود و زمینه را برای پژوهش‌های آینده در حوزه‌های مختلف فراهم آورد. این رویکرد میان‌رشته‌ای، که در آن به ابعاد معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و عمل‌شناختی ایمان پرداخته شده است، علاوه بر ایجاد یک گفت‌ووشنود سازنده میان اندیشه‌های مختلف، به عنوان راهگشایی برای درک بهتر ارزش‌های دینی در جامعه معاصر تلقی می‌شود. بدین ترتیب، تحلیل ارائه‌شده نه تنها از تکرار بی‌مورد جلوگیری کرده بلکه با استفاده از استدلال‌های مستدل و منابع معتبر، چارچوبی یکپارچه برای بررسی ایمان ارائه می‌دهد که می‌تواند به عنوان مرجعی نوین در مطالعات فلسفه دین مورد استفاده قرار گیرد (غزالی، ۱۳۷۹).

بخش اول: چیستی ایمان در فلسفه اسلامی و غربی

در نظام‌های فلسفی و معرفتی اسلام و غرب، موضوع ایمان همواره به عنوان عنصری بنیادین و چندبعدی مورد توجه واقع شده است. در این مقاله، با بررسی عمیق مفهوم‌شناسی ایمان از منظر اندیشمندان اسلامی و غربی، سعی بر آن شده است تا جایگاه این مفهوم در ساختار هویت فردی و اجتماعی را تحلیل نمود. به علاوه، با استفاده از مثال‌های عینی و مستندات نصوص مقدس، راهکارهایی ارائه می‌شود که نشان‌دهنده تلفیق ابعاد شناختی، روان‌شناختی و عملی ایمان در هر دو نظام فکری است.

در سنت اسلامی، ایمان نه تنها به عنوان تصدیق عقاید و باورهای دینی بلکه به عنوان تجربه‌ای عمیق از شهود قلبی و عملی شدن اعتقادات معرفی می‌شود. قرآن کریم در آیاتی چون «إِنِّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» به اهمیت ایمان در پیوند میان باور و عمل اشاره می‌کند؛ این آیه نشان می‌دهد که ایمان در اصل باید با تحقق عملی همراه باشد و تنها یک باور نظری باقی نماند. ابن‌سینا در آثار خود تأکید می‌کند که ایمان حاصل «شهود قلبی» است؛ یعنی تجربه‌ای فراتر از حواس ظاهری که به وسیله تفکر و عقل استدلالی تحقق می‌یابد (ابن‌سینا، ۱۳۸۵). به بیان دیگر، وی معتقد است که شناخت انسان از حقیقت، در صورتی که مبتنی بر شهود قلبی نباشد، ناقص و ناکافی خواهد ماند. از سوی دیگر، غزالی در کتاب «تهافت الفلاسفه» به نقد نگرش صرفاً عقلانی نسبت به ایمان می‌پردازد و بیان می‌کند که تنها ترکیب تجربه درونی و استدلال عقلانی می‌تواند زمینه‌ی پذیرش حقیقت الهی را فراهم آورد (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

برای نمونه، در یکی از بخش‌های بحث‌های غزالی، به مقایسه میان «باور به گزاره» و «باور در» پرداخته می‌شود؛ به طوری که او معتقد است باور به گزاره، از لحاظ شناختی قابل اثبات است ولی ایمان در معنای عمیق‌تر، با عمل و تجربه‌ی واقعی همراه است. علامه طباطبایی نیز در تفاسیر خود بر این نکته تأکید می‌کند که ایمان، همچون نوری است که در دل انسان فروزان می‌شود و از طریق آن امکان همگرایی میان عقل و قلب مهیا می‌گردد؛ وی می‌گوید که بدون تجربه‌ی درونی و عملی، ایمان تنها یک تصور سطحی خواهد بود (پاکیزه، ۱۳۹۷).

در همین راستا، مثال‌های عینی و مذهبی در سنت اسلامی نیز از این رویکرد پشتیبانی می‌کنند. به عنوان نمونه، در احادیث پیامبر اکرم (ص) آمده است که «لَا إِيْمَانُ بَضْعٍ وَسَبْعُونَ شَعْبَةً...»؛ یعنی ایمان دارای چندین شاخه است که از جنبه‌های مختلف شامل عقیده، عمل، احساس و تعهد می‌باشد. این حدیث، به طور ضمنی نشان می‌دهد که ایمان در اصل یک پدیده‌ی چندبعدی است که تنها از طریق تلفیق ابعاد مختلف، می‌تواند به تحقق کامل دست یابد. از این منظر، می‌توان نتیجه گرفت که تجربه‌ی ایمان، همواره نیازمند ترکیب عقلانی و عاطفی است تا بتواند به عنوان عاملی مبدل در زندگی فردی و اجتماعی به‌شمار آید.

در مقابل، فیلسوفان غربی نیز به بررسی چرایی ایمان از زوایای متفاوت پرداخته‌اند. آگوستین، به عنوان یکی از پیشگامان فلسفه مسیحی، در آثار خود مانند «اعترافات»، ایمان را به عنوان نعمت الهی و عاملی ضروری برای دستیابی به روشنائی معنوی معرفی می‌کند. او معتقد است که عقل انسانی به تنهایی قادر به درک حقایق الهی نیست و تنها از طریق دریافت هدیه‌ی ایمان می‌توان به حقیقت مطلق دست یافت. (Augustine, 1994) از سوی دیگر، توماس آکوئیناس با تلفیق عقل و ایمان، به این نکته اشاره می‌کند که شواهد عقلانی می‌توانند به پذیرش حقیقت دینی راه یابند، اما مرحله‌ی نهایی و تصدیق قلبی، تنها از طریق ایمان حاصل می‌شود. در این میان، او به «تصمیم قلبی» به عنوان عاملی حیاتی در تثبیت باورهای دینی اشاره دارد. (Aquinas, 2001) کانت نیز در زمینه اخلاق و شناخت، جایگاه ویژه‌ای برای ایمان قائل شده است. وی با معرفی مفهوم «عقیده اخلاقی»، بر این باور است که ایمان، علی‌رغم اینکه از منظر شناختی قابل اثبات نیست، اما برای تحقق نظم اخلاقی و انگیزش فرد در مسیر اخلاقی ضروری است. به عنوان مثال، در نظریه‌ی کانت، ایمان نقش مهمی در تقویت اراده و تعهد اخلاقی فرد ایفا می‌کند؛ امری که در نهایت موجب ایجاد یک جامعه‌ی منظم و اخلاقی می‌شود. (Kant, 2007) در همین راستا، کیرکگور نیز به عنوان فیلسوف اگزیستانسیالیست، ایمان را تجربه‌ای شخصی و وجودی می‌داند که از طریق جهش کیشی و تصمیم آگاهانه فرد به دست می‌آید؛ او بر این باور است که تنها از طریق انتخاب ارادی، انسان می‌تواند به یک زندگی معنادار و پربار دست یابد. (Kierkegaard, 1985) علاوه بر این، جان پلانتینگا نیز در بررسی‌های خود بر اهمیت تلفیق استدلال عقلانی و تجربه‌ی درونی تأکید کرده و معتقد است که تنها باور تلفیقی می‌تواند منجر به تحقق پایدار در زندگی دینی شود. (Plantinga, 2000)

برای درک بهتر جایگاه ایمان در نظام‌های فلسفی، می‌توان به مثال‌های عمیق عینی نیز استناد کرد. همانگونه که در آیات قرآن کریم آمده است، ایمان به عنوان عنصری است که نه تنها موجب روشن شدن دل‌ها می‌شود بلکه باعث می‌گردد تا فرد بتواند به درک عمیق‌تری از طبیعت وجودی خود و رابطه‌اش با خالق دست یابد. این امر در حدیثی نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ حدیثی که بیان می‌کند «ایمان، از دل می‌گذرد و عمل در آن تجلی می‌یابد»، بدین معنا که ایمان تنها یک باور ذهنی نیست بلکه یک تحول روحی و عملی در انسان ایجاد می‌کند. چنین تفسیری از ایمان، در واقع مشابه آنچه ابن‌سینا و غزالی ارائه داده‌اند، می‌باشد که به همگرایی عقل و قلب به عنوان مبنایی برای شناخت حقیقی اشاره دارند (ابن‌سینا، ۱۳۸۵).

به علاوه، بررسی جایگاه ایمان در نظام‌های غربی نشان می‌دهد که این مفهوم نه تنها در مباحث فلسفی بلکه در زمینه‌های اخلاقی و روان‌شناختی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عنوان نمونه، آگوستین با استفاده از تجربه‌های شخصی خود، به توضیح فرآیند شکل‌گیری ایمان در انسان می‌پردازد؛ وی بیان می‌کند که تجربه‌ی ایمان به عنوان یک «هدیه‌ی الهی» تنها از طریق مواجهه با واقعیت‌های زندگی و بحران‌های وجودی به دست می‌آید. این نگرش، به خوبی نشان‌دهنده‌ی تفاوت میان ایمان صرفاً نظری و ایمانی است که در عمل تجلی یافته است. (Augustine, 1994) همچنین، در نظریه‌ی آکوئیناس، تأکید بر اینکه ایمان تنها می‌تواند از طریق تلفیق استدلال عقلانی و تجربه‌ی شهودی حاصل شود، به عنوان عاملی کلیدی در ساختار شناختی انسان مطرح شده است؛ امری که به نظر می‌رسد در نهایت موجب ایجاد یک انسجام بین باور، عمل و اخلاق گردد. (Aquinas, 2001).

در کنار این مباحث، مثال‌های عملی و تجربی از زندگی روزمره نیز می‌تواند به تبیین جایگاه ایمان کمک کند. برای مثال، در جامعه‌های اسلامی شاهد هستیم که ارزش‌های دینی، از جمله ایمان به عنوان عاملی تعیین‌کننده در رفتارهای اجتماعی مانند صداقت، عدالت و همبستگی اجتماعی تجلی می‌یابد. در همین راستا، تجربیات افراد مؤمن در مواجهه با چالش‌های زندگی نشان می‌دهد که ایمان نه تنها به عنوان یک منبع معنوی بلکه به عنوان عاملی محرک برای اقدام و عمل صحیح عمل می‌کند؛ این امر در بسیاری از احادیث و روایات نقل شده است که تأکید دارند «مؤمن، در برابر مشکلات استوار است و در هر شرایطی از خداوند یاری می‌جوید». چنین بینش‌هایی، هم از منظر معرفت‌شناختی و هم از منظر عملی، اهمیت یکپارچگی ابعاد مختلف ایمان را برجسته می‌سازد.

از سوی دیگر، در نظام‌های غربی نیز شاهد تأثیر عمیق ایمان بر روی زندگی فردی و اجتماعی هستیم. به عنوان نمونه، در دوران میان‌قرن‌ها، اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی همچون دیدگاه‌های کیرکگور تأکید زیادی بر نقش ایمان به عنوان یک انتخاب وجودی داشتند؛ این انتخاب، با وجود بحران‌های اخلاقی و وجودی، منجر به ایجاد زندگی معنادار و پایداری در برابر چالش‌های

روحی می‌شد. در چنین نظامی، ایمان به عنوان یک جهش وجودی و انتخاب ارادی، نه تنها موجب تقویت اراده فردی می‌شود بلکه به ایجاد حس همبستگی و مسئولیت اجتماعی نیز دامن می‌زند. (Kierkegaard, 1985)

به طور خلاصه، بررسی جایگاه ایمان در نظام‌های فلسفی و معرفتی اسلام و غرب نشان می‌دهد که هر دو مکتب، اگرچه از زوایای متفاوت به مسأله ایمان می‌نگرند، اما همگی بر ضرورت تلفیق ابعاد شناختی، روان‌شناختی و عملی تأکید دارند. در سنت اسلامی، ایمان به عنوان یک تجربه‌ی شهودی و عملی تلقی می‌شود که تنها از طریق یکپارچگی بین عقل و قلب می‌تواند به تحقق کمال دست یابد؛ این دیدگاه در آثار ابن‌سینا و غزالی به خوبی منعکس شده است (ابن‌سینا، ۱۳۸۵؛ داوری اردکانی، ۱۳۸۸). از سوی دیگر، در فلسفه غرب نیز با بررسی ابعاد اخلاقی و تجربی، نشان داده شده است که ایمان به عنوان عاملی تعیین‌کننده در ایجاد نظم اخلاقی و تحقق زندگی معنادار، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. (Augustine, 1994T 2001)

در نهایت، می‌توان گفت که جایگاه ایمان در هر دو نظام فلسفی، به عنوان عاملی کلیدی در ساختار هویت فردی و اجتماعی، مستلزم توجه به همگرایی میان ابعاد مختلف شناختی، روان‌شناختی و عملی است. این همگرایی که در قرآن کریم، احادیث نبوی و آثار فلسفی متکلمان برجسته منعکس شده است، نشان‌دهنده‌ی آن است که ایمان فراتر از یک باور صرف است و نیازمند تجربه‌ای عمیق از شهود قلبی و عملی شدن اعتقادات می‌باشد. به همین ترتیب، پژوهش‌های آتی در حوزه فلسفه دین می‌تواند با بهره‌گیری از این چارچوب یکپارچه، به بررسی دقیق‌تر ابعاد مختلف ایمان بپردازد و زمینه‌ی گفت‌وگوی سازنده میان اندیشه‌های اسلامی و غربی را فراهم آورد.

بنابراین، تحلیل جامع جایگاه ایمان در نظام‌های فلسفی و معرفتی نه تنها موجب ارتقای فهم ما از چیستی ایمان می‌شود، بلکه می‌تواند به عنوان یک الگوی پژوهشی برای بررسی سایر مفاهیم بنیادین دین و اخلاق نیز مورد استفاده قرار گیرد. این دیدگاه یکپارچه، با تلفیق رویکردهای عقلانی، شهودی و عملی، زمینه‌ی ایجاد یک نظریه‌ی جامع در حوزه فلسفه دین را فراهم می‌آورد که بتواند به حل برخی از چالش‌های معرفت‌شناختی معاصر منجر شود. از این رو، پژوهشگران می‌توانند با بهره‌گیری از منابع قدیمی و معاصر، نه تنها به تحلیل دقیق‌تر چیستی ایمان بپردازند بلکه راهکارهایی ارائه دهند که به بهبود درک ارزش‌های اخلاقی و معنوی در جامعه کمک کند.

بخش دوم: رویکردهای سه‌گانه در تحلیل فلسفی ایمان

۱-۲. رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان

ایمان به عنوان یکی از ارکان بنیادی تجربه دینی و موضوع اصلی مباحث فلسفه دین، همواره چالش‌های نظری فراوانی را به همراه داشته است. در طول تاریخ، سوال از معقولیت باور دینی و توجیه آن، هم در سنت‌های اسلامی و هم در متون فلسفه غرب، زمینه بحث و نقدهای متعددی بوده است. رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان، سعی دارد تا باورهای دینی را نه صرفاً به عنوان تجربیات شهودی یا واکنش‌های عاطفی، بلکه از منظر عقلانی و استدلال‌های منطقی مورد تحلیل قرار دهد. از این منظر، پذیرش باور دینی، مستلزم وجود دلایل و برهان‌هایی است که بتوانند تناسب بین ذهن انسان و واقعیت‌های عینی را نشان دهند. در این مقاله، ابتدا چارچوب نظری رویکرد معرفت‌شناختی معرفی می‌شود، سپس به تفکیک دقیق دو نوع باور «Believe that» و «Believe in» پرداخته و در ادامه تحلیل عقلانیت باور دینی از منظر ارائه برهان‌های منطقی و تجربی صورت می‌گیرد. نهایتاً، با نقد دیدگاه‌های پلانتینگا، جان هیک و رویکرد فضیلت‌محور، سعی بر آن شده است تا پاسخ‌های جامع به انتقادات قرینه‌گرایانه ارائه گردد. (هوشنگی، ۱۳۷۹)

۱. معرفی رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان

رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان، بر این اصل تأکید دارد که باور دینی، هرچند ممکن است از طریق تجربه‌های شهودی حاصل شود، اما برای اینکه به عنوان یک باور عقلانی و مستدل پذیرفته شود، نیازمند توجیه منطقی و ارائه برهان‌های کافی است. این رویکرد، تلاش می‌کند تا هم جنبه‌های شهودی و هم جنبه‌های استدلالی را در یک سیستم معرفتی یکپارچه تلفیق کند. در فلسفه اسلامی، متکلمان همواره بر این باور بوده‌اند که ایمان، از نظر معرفت‌شناختی، نباید صرفاً به عنوان یک تجربه درونی نادیده گرفته شود؛ بلکه باید دارای مبانی عقلانی و استدلال‌های معتبر باشد. در همین راستا، تحلیل‌های داوری اردکانی (۱۳۸۸) و پشت‌دار و

عباس پورخرمالو (۱۳۹۱) نشان می‌دهد که سازگاری بین دلایل عقلانی و تجربه‌های درونی، زمینه‌پذیرش یک باور دینی مستدل را فراهم می‌آورد.

در فلسفه غرب نیز، فیلسوفانی همچون الوین پلانتینگا (۱۹۹۲) و جان هیک (۱۹۸۹) به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که چگونه باورهای دینی، هرچند ممکن است به صورت اولیه شهودی شکل گیرند، اما برای تثبیت معقولیت آن‌ها، نیاز به ساختار استدلالی و ارائه برهان‌های منطقی دارند. از این رو، رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان پلی است میان تجربه و استدلال که زمینه گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای و بین‌فرهنگی در حوزه فلسفه دین را میسر می‌سازد. (داوری اردکانی، ۱۳۸۸)

۲. تفکیک انواع باورهای دینی «Believe that» و «Believe in»

یکی از مفاهیم کلیدی در مباحث معرفت‌شناختی ایمان، تمایز میان دو نوع باور «Believe that» و «Believe in» است. باورهای «Believe that» به معنای تصدیق گزاره‌ای درباره‌ی وجود یا ویژگی‌های خداوند و یا حقایق دینی است؛ به عبارتی، در این نوع باور، فرد با استناد به دلایل و برهان‌های منطقی ادعا می‌کند که گزاره‌ای از قبیل «خدا وجود دارد» صدق می‌کند. این نوع باور بیشتر جنبه استدلالی و معرفت‌شناختی دارد و نیازمند تبیین دقیق و برهان‌های مستدل برای اثبات صحت گزاره است. از سوی دیگر، باورهای «Believe in» بر مبنای اعتماد و اطمینان عمیق نسبت به یک نهاد یا ارزش دینی شکل می‌گیرند؛ این نوع باور معمولاً به تجربه‌های درونی، شهود و احساسات عاطفی متکی است و کمتر به ارائه استدلال‌های برهانی نیاز دارد. به عبارت دیگر، در باور «Believe in»، فرد به عنوان یک مسئله شخصی و تجربی، به خداوند یا یک ارزش دینی ایمان می‌آورد و زندگی خود را به آن سپرد می‌کند.

خادمی و علی‌زاده (۱۳۸۸) تأکید می‌کنند که تمایز میان این دو نوع باور، به تفکیک دقیق‌تر ابعاد شناختی و شهودی ایمان کمک می‌کند. در نتیجه، تحلیل هر یک از این نوع باورها، امکان ارائه چارچوبی جامع برای بررسی توجیه و معقولیت ایمان را فراهم می‌آورد؛ به طوری که هم تجربه‌های شهودی و هم استدلال‌های منطقی به عنوان اجزای اصلی یک سیستم معرفت‌شناختی در نظر گرفته شوند. (خادمی و علی‌زاده، ۱۳۸۸)

۳. تحلیل عقلانیت باور دینی و نقش برهان و دلیل

تحلیل عقلانیت باور دینی، از منظر معرفت‌شناختی، بر این مبنا استوار است که پذیرش هر باور دینی نیازمند وجود دلایل و برهان‌های مستدل است. به عبارت دیگر، اگر فردی به باور دینی دست می‌یابد، باید شاهد وجود شواهد تجربی و استدلال‌های عقلانی باشد که صحت آن باور را اثبات و تقویت می‌کنند. در این میان، نقش برهان‌ها به عنوان ابزارهایی جهت ایجاد همگرایی میان تجربه شهودی و استدلال منطقی، اهمیت ویژه‌ای دارد.

فناپی اشکوری (۱۳۹۰) در نقد مفاهیم فلسفه دینی بر لزوم استفاده از شواهد تجربی همراه با استدلال‌های عقلانی تأکید می‌کند. او معتقد است که تنها باورهایی که بتوانند از طریق ارائه دلایل قانع‌کننده توجیه شوند، به عنوان باورهای معقول پذیرفته می‌شوند. از این رو، وجود تناقضات و چالش‌های موجود در ارائه برهان‌های دینی، نشانگر ضرورت تلفیق تجربه‌های درونی با استدلال‌های منطقی در فرآیند توجیه ایمان است. به علاوه، این تحلیل نشان می‌دهد که مسئله توجیه باور دینی، فراتر از ارائه برهان‌های اثبات وجود خداوند است؛ بلکه به بررسی نحوه‌ی پذیرش باورهای واقعا پایه و نیز نقد انتقادات قرینه‌گرایانه نسبت به لزوم دلایل و برهان‌ها می‌پردازد. در این راستا، پلانتینگا به موضوع بی‌نیازی توجیه باور دینی از دلیل و برهان اشاره می‌کند و معتقد است که باور به خداوند می‌تواند به عنوان یک باور واقعا پایه، بدون استناد به دلایل و برهان‌های استقرایی، معقول و موجه تلقی شود. (فناپی اشکوری، ۱۳۹۰)

۴. نقد و بررسی دیدگاه‌های پلانتینگا، جان هیک و رویکرد فضیلت‌محور

۴.۱. دیدگاه پلانتینگا: معرفت‌شناسی اصلاح‌شده

الوین پلانتینگا، که از چهره‌های برجسته معرفت‌شناختی دینی به‌شمار می‌آید، نظریه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده را بسط داده است. او در آثار متأخر خود، به ویژه در کتاب‌هایی نظیر «Warrant and Proper Function» (۱۹۹۲)، مدعی است که باور دینی به عنوان یک باور واقعا پایه، نیازی به برهان‌های استقرایی یا دلایل قطعی ندارد. پلانتینگا استدلال می‌کند که تجربه‌های درونی و

اعتماد اولیه به خداوند می‌تواند به عنوان مبنایی برای پذیرش باور دینی عمل کند؛ به شرطی که این باور در چارچوب وظیفه‌گرایانه و هنجاری (warrant) قرار گیرد. او معتقد است که حتی در غیاب برهان‌های قطعی برای اثبات وجود خداوند، باور به خداوند معقول و موجه است؛ زیرا مسئله توجیه، در مباحث معرفت‌شناختی به جای الزام به ارائه دلایل قاطع، به نقش تضمین (warrant) توجه دارد. این دیدگاه، پاسخ مناسبی به انتقاد قرینه‌گرایان ارائه می‌دهد که معتقدند پذیرش باور بدون دلیل، نامعقول است. پلانتینگا علاوه بر بررسی تاریخچه براهین اثبات وجود خدا، به نقد نظریه قضیه معیار (criterion) پرداخته و نشان می‌دهد که تلاش برای ارائه برهان قطعی، در نهایت منجر به ابطال خود قضیه معیار می‌شود؛ چرا که اگر باور واقعا پایه نباشد، خود آن الزام برهان مورد تردید قرار می‌گیرد (Plantinga, 1992).

۴.۲. دیدگاه جان هیک: رویکرد مبتنی بر تجربه

جان هیک، در نقد نظریه‌های سنتی معرفت‌شناختی دینی، بر اهمیت تجربه‌های دینی تأکید می‌کند. وی استدلال می‌کند که تجربه‌های دینی، اگرچه می‌توانند تأثیر عمیقی بر ذهن و احساس فرد داشته باشند، اما به تنهایی برای توجیه باورهای دینی کافی نیستند. در دیدگاه هیک، تجربه دینی باید با استدلال‌های منطقی و نقد دلایل همراه شود تا بتوان اعتبار آن را تعیین کرد. او بر این باور است که فرآیند شکل‌گیری باور دینی، نیازمند یک تعادل میان جنبه‌های شهودی و استدلالی است؛ به طوری که دلایل موافق و مخالف به طور همزمان مورد ارزیابی قرار گیرند. این رویکرد مبتنی بر تجربه، نشان می‌دهد که صرف تکیه بر تجربه برای توجیه باور دینی، هم از نظر معرفت‌شناختی و هم از نظر نقد انتقادی ناکافی است (John Hick, 1989).

۴.۳. رویکرد فضیلت‌محور

رویکرد فضیلت‌محور در تحلیل ایمان، بر نقش فضایل اخلاقی و معرفت‌شناختی فرد تأکید می‌کند. حسن زاده (۱۳۸۵) در بحث تطبیقی اگزیستانسیالیسم غربی و اصالت الوجود در فلسفه اسلامی، بیان می‌کند که فرد با داشتن فضایل شناختی مانند صداقت، شجاعت فکری و تعهد به پیگیری دلایل معتبر، می‌تواند باورهای دینی خود را به شیوه‌ای مستدل و معقول تثبیت کند. در این چارچوب، ارزش‌های اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی فرد به عنوان ضمانت‌هایی برای توجیه باور دینی به شمار می‌آیند. این رویکرد نشان می‌دهد که علاوه بر استدلال‌های منطقی، ارزیابی ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری فرد، در تعیین معقولیت باور دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند پاسخ مناسبی به انتقادات قرینه‌گرایانه ارائه دهد. (حسن زاده، ۱۳۸۵)

۵. تلفیق رویکردهای معرفت‌شناختی و پاسخ به انتقادات قرینه‌گرایانه

با توجه به نقدها و دیدگاه‌های مطرح شده، تلفیق رویکردهای معرفت‌شناختی به ایمان به عنوان یک سیستم یکپارچه، امری ضروری به نظر می‌رسد. این تلفیق، مستلزم در نظر گرفتن همزمان تجربه‌های شهودی، استدلال‌های منطقی و تضمین‌های فضیلت‌محور است. عاشوری (۱۳۹۴) در الگوی تحلیل معرفت‌شناختی مفاهیم تأکید می‌کند که پذیرش باورهای واقعا پایه، از طریق همگرایی ابعاد مختلف معرفت به دست می‌آید. به عبارت دیگر، باور دینی، اگرچه ممکن است به صورت اولیه بدون دلیل مطرح شود، اما برای حفظ معقولیت فی بادی النظر نیازمند آن است که در چارچوب دلایل و برهان‌های مخالف و تأییدکننده قرار گیرد.

یکی از انتقادات قرینه‌گرایانه به باور دینی این است که پذیرش آن بدون استدلال، کار غیرمعقول و ناموجه‌ای محسوب می‌شود؛ از سوی دیگر، پلانتینگا با نقد قضیه معیار مبنایان و نشان دادن اینکه باورهای واقعا پایه در سایر حوزه‌های شناختی مانند ادراک حسی نیز بدون دلایل قطعی پذیرفته می‌شوند، ادعا می‌کند که ایمان به خداوند، به عنوان یک باور واقعا پایه، مستلزم ارائه برهان قاطع نیست. او با استفاده از استدلال تمثیلی نشان می‌دهد که همانگونه که باور به وجود خود و جهان دیگر بدون استدلال قطعی پذیرفته می‌شود، باور به خداوند نیز می‌تواند بدون الزام به برهان‌های انتقادی، موجه باشد (Plantinga, 1992). (John Hick, 1989) در این راستا، پاسخ به انتقاد قرینه‌گرایان، نه از طریق ارائه برهان‌های قاطع برای وجود خدا، بلکه از طریق رد الزام استدلالی برای باورهای دینی است. به بیان دیگر، اگر معیار معقولیت باور دینی بر مبنای ارائه برهان قطعی باشد، باید ثابت شود که در سایر حوزه‌های شناختی نیز چنین معیاری اعمال می‌شود؛ اما همان‌طور که در ادراک حسی، باور به وضعیت‌های ذهنی بدون استدلال دقیق پذیرفته می‌شود، در ایمان نیز امکان پذیرش باور به خداوند وجود دارد. بنابراین، تلفیق رویکردهای

معرفت‌شناختی، با در نظر گرفتن تجربه‌های شهودی، دلایل منطقی و فضایل اخلاقی، پاسخ مناسبی به انتقاد قرینه‌گرایانه ارائه می‌دهد. (عاشوری، ۱۳۹۴)

۶. نتیجه‌گیری

تحلیل رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان نشان می‌دهد که برای توجیه باورهای دینی، ضروری است تا به جنبه‌های متعدد این فرایند توجه شود. تفکیک بین «Believe that» و «Believe in» زمینه شناخت دقیق‌تر ابعاد استدلالی و شهودی ایمان را فراهم می‌آورد؛ و تحلیل عقلانیت باور دینی، از طریق ارائه دلایل و برهان‌های منطقی، امکان پذیرش یک سیستم معرفت‌شناختی منسجم را به وجود می‌آورد.

دیدگاه‌های پلانتینگا، جان هیک و رویکرد فضیلت‌محور هر یک از زاویه‌ای متفاوت به مسئله توجیه باور دینی پرداخته‌اند. پلانتینگا با معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بر این باور است که ایمان به عنوان یک باور واقعا پایه، حتی بدون استناد به دلایل قطعی، معقول و موجه است. جان هیک بر اهمیت تلفیق تجربه‌های دینی با برهان‌های منطقی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که برای تبدیل تجربه به باور عقلانی، نیاز به ارزیابی همزمان دلایل وجود دارد. در نهایت، رویکرد فضیلت‌محور با تأکید بر ویژگی‌های اخلاقی فرد، ابعاد ارزش‌نگرانه و شناختی را به فرایند توجیه باور دینی اضافه می‌کند. تلفیق این رویکردها، یک سیستم معرفت‌شناختی جامع را فراهم می‌آورد که در آن تجربه‌های درونی، استدلال‌های منطقی و فضایل اخلاقی به شکل یکپارچه مورد بررسی قرار می‌گیرند. این سیستم، هم زمینه نقد و بررسی دقیق تفاوت‌های موجود در میان رویکردهای سنتی و معاصر را می‌دهد و هم امکان گفت‌وگوی سازنده میان فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف در حوزه فلسفه دین را فراهم می‌کند.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد معرفت‌شناختی به ایمان، با تأکید بر نیاز به وجود دلایل و برهان‌های مستدل در کنار تجربه‌های شهودی و ارزش‌های اخلاقی، به عنوان یک چارچوب نظری کارآمد در تحلیل باورهای دینی مطرح می‌شود. این چارچوب، علاوه بر تقویت مبانی عقلانی باور، پاسخ‌هایی مستدل به انتقادات قرینه‌گرایانه ارائه داده و زمینه توسعه پژوهش‌های آتی در حوزه فلسفه دین را فراهم می‌آورد.

۲-۲. رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی به ایمان

۱. تبیین ماهیت روان‌شناختی ایمان

رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی، برخلاف رویکردهای صرفاً شناختی، بر تجربه‌های درونی، میل و اشتیاق فرد تأکید می‌کند. در این چارچوب، ایمان فراتر از یک سیستم عقاید عقلانی و برهانی است و به عنوان پدیده‌ای چندبعدی در نظر گرفته می‌شود که شامل جنبه‌های عاطفی، روانی و تجربی می‌باشد. از منظر این رویکرد، تجربه ایمان در فرد، ناشی از تمایل عمیق به تحقق معنا و همگام شدن با ارزش‌های معنوی است؛ به گونه‌ای که این تجربه، محرکی برای تحول درونی و بهبود رفتار فردی محسوب می‌شود. فرد در مواجهه با پرسش‌های وجودی و تجربه‌های عرفانی، به شیوه‌ای غیرقابل توصیف وارد حیطه ایمان شده و از طریق یک «پرش روانی» به ناشناخته، به حالت ایمان دست می‌یابد (اتکینسون، ۱۳۷۸). در این زمینه، میل به معنا و تجربه عمیق روحانی به عنوان عوامل اصلی شکل‌دهنده ایمان مطرح هستند. به عنوان نمونه، فرد در مواقع بحرانی یا در جستجوی پاسخ به پرسش‌های وجودی، ممکن است از طریق تجربیات عاطفی و احساسی به دریچه‌ای از ایمان دست یابد؛ حالتی که در آن احساس نزدیکی به حقیقت معنوی و تجربه‌ای از اتحاد با خداوند به وقوع می‌پیوندد. چنین تجربه‌ای، اگرچه فاقد دلایل شناختی قطعی است، اما از نظر روان‌شناختی به عنوان عاملی مهم در ایجاد ساختار درونی ایمان مورد تأیید قرار می‌گیرد. تجربه‌های درونی، علی‌رغم ناپیدا بودن معیارهای علمی آن‌ها، به عنوان منبع الهام‌بخش جهت ایجاد تغییرات عمیق در نگرش فرد و تحول اخلاقی او شناخته می‌شوند. (Johnson, 1995)

در مجموع، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی به ایمان بر این باور است که تجربه درونی و اشتیاق فردی، عنصر اساسی در شکل‌گیری ایمان است. این رویکرد بر آن استوار است که تنها از طریق تحلیل عمیق حالت‌های احساسی و روانی نمی‌توان به شناخت جامع ایمان دست یافت؛ بلکه لازم است این تجربه‌ها با برهان‌های عقلانی و استدلال‌های منطقی همراه شوند تا پایداری و اعتبار ایمان تضمین گردد.

۲. تحلیل دیدگاه ایمان‌گرایانه کیرکگور

ژان-پل کیرکگور، یکی از اندیشمندان برجسته غربی، ایمان را به عنوان یک تجربه درونی و احساسی تبیین می‌کند که نمی‌توان آن را صرفاً در قالب عقلانیت مدرن فهمید. او بر این نکته تأکید دارد که ایمان نیازمند یک «پرش» به ناشناخته است؛ پرشی که در آن فرد از محدودیت‌های عقل و استدلال جدا شده و به دریچه‌ای از تجربه‌ی شخصی و عمیق دست می‌یابد. به بیان دیگر، ایمان در کیرکگور فرایندی است که در آن شک و تردید نیز نقش مهمی دارند؛ چرا که این شک، انگیزه‌ای برای تجربه بیشتر و تعمیق رابطه فرد با معنویت محسوب می‌شود. (Kierkegaard, 2000)

در دیدگاه کیرکگور، تجربه ایمان به عنوان یک رویداد روانی و احساسی، ریشه در ذات انسانی دارد؛ انسان در مواجهه با تناقض‌های وجودی، ملزم به گذر از یک مرز است که در آن عقل نمی‌تواند به طور کامل پاسخگو باشد. به عبارت دیگر، ایمان در این دیدگاه، یک تجربه‌ی تمام‌عیار است که صرفاً از طریق دل و احساس به واقعیت درمی‌آید. کیرکگور با این بیان، در پاسخ به مباحث معرفت‌شناختی زمان خود، جایگاه تجربه و احساس را در ایجاد ایمان برجسته می‌سازد و به نقد رویکردهای صرفاً عقلانی می‌پردازد. (Smith, 1998). از جنبه دیگری، کیرکگور معتقد است که ایمان نه تنها یک تجربه درونی است، بلکه باید در بُعد عملی نیز تجلی یابد. او بر این باور است که اگرچه تجربه ایمان از طریق پرش به ناشناخته شکل می‌گیرد، اما این تجربه در نهایت باید در رفتار و تصمیم‌گیری‌های فرد منعکس شود. بنابراین، برای کیرکگور، ایمان تنها به عنوان یک حالت ذهنی و روانی کافی نیست و باید با اقدام و عمل مرتبط گردد؛ امری که باعث می‌شود تجربه‌ی ایمان به عنوان یک عامل تحول‌بخش در زندگی فرد شناخته شود. (Davies, 2003)

به طور خلاصه، کیرکگور با تأکید بر جنبه‌های عاطفی و تجربی ایمان، سعی دارد نشان دهد که تجربه‌ی ایمان از طریق یک عمل شخصی و ریسک‌آلود، یک پرش به سوی ناشناخته تحقق می‌یابد؛ امری که از دیدگاه او، نمی‌توان آن را صرفاً در قالب برهان‌های عقلانی توضیح داد. این دیدگاه، زمینه‌ای فراهم می‌کند تا تجربه‌های درونی و احساسی فرد در فرایند شکل‌گیری ایمان به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرند.

۳. نقد و تحلیل رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی از منظر فلسفه اسلامی و عقل‌گرایی اسلامی

از منظر فلسفه اسلامی، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی به ایمان، اگرچه ارزشمند شناخته می‌شود، اما بدون ادغام جنبه‌های عقلانی و عملی، ناقص است. متفکران اسلامی بر این باورند که ایمان علاوه بر بُعد احساسی و درونی، باید با استدلال عقلانی و برهان‌های قطعی همراه گردد تا بتواند به عنوان یک پدیده‌ی مطمئن و پایدار در نظر گرفته شود. در این راستا، نظریه‌های اسلامی بر تلفیق تجربه‌های روانی و استدلال‌های عقلانی تأکید می‌کنند؛ به گونه‌ای که عقلانیت ایمانی، باید هماهنگ با تجربه‌های درونی فرد عمل کند (نجفی، ۱۳۹۰).

یکی از نقدهای اساسی که از سوی عقل‌گرایان اسلامی مطرح می‌شود، تکیه بیش از حد بر تجربه‌های روانی است. اگرچه تجربیات درونی و احساسی می‌توانند محرک اصلی شکل‌گیری ایمان باشند، اما صرفاً به این تجربیات اتکا کردن ممکن است به نوعی فردگرایی و نسبی‌گرایی منجر شود. در فلسفه اسلامی، ایمان مفهومی جامع است که در کنار تجربه‌های عاطفی، شامل بُعد اثبات و برهان عقلانی نیز می‌باشد. به بیان دیگر، ایمان در اسلام تنها به عنوان حالتی روانی تفسیر نمی‌شود، بلکه نیازمند تبیین دلایل و برهان‌های منطقی است تا به عنوان یک باور قطعی پذیرفته شود (خسروپناه، ۱۳۸۵).

در این میان، فلسفه اسلامی بر اهمیت تعامل بین جنبه‌های عقلانی و روانی تأکید دارد. بسیاری از متفکران اسلامی معتقدند که برای درک صحیح ایمان، باید همزمان به ابعاد معنوی، اخلاقی و عملی توجه کرد. از این منظر، تجربه‌ی درونی ایمان، تنها زمانی ارزشمند است که منجر به تحول در رفتار و اخلاق فرد گردد. به عبارت دیگر، ایمان باید به مثابه عاملی برای بهبود رفتار فردی و اجتماعی تلقی شود؛ امری که در آن تجربه‌ی روانی، از طریق استدلال‌های عقلانی به یک باور عملی و قابل تحقق تبدیل می‌شود (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

عقل‌گرایی اسلامی همچنین به این نکته اشاره دارد که تجربه‌های فردی، اگر بدون استناد به برهان‌های منطقی و دلایل قطعی مطرح شوند، ممکن است به تعصبات شخصی منجر شوند. بنابراین، در تحلیل فلسفه اسلامی از ایمان، لزوم یک رویکرد چندبعدی

و همگون میان تجربه‌ی احساسی و برهان‌های عقلانی به خوبی مورد تأکید قرار گرفته است. این امر باعث می‌شود تا پدیده‌ی ایمان، علاوه بر ابعاد درونی، به عنوان یک ساختار عقلانی و عملی نیز شناخته شود (کواپن، ۱۹۸۲).

از سوی دیگر، برخی اندیشمندان غربی نیز در نقد رویکرد صرفاً روان‌شناختی به ایمان، به تأکید بر ضرورت تلفیق جنبه‌های عقلانی پرداخته‌اند. ویلیام جیمز، به عنوان یکی از چهره‌های برجسته روان‌شناختی و فلسفه دین در غرب، تجربه‌های احساسی را به عنوان منبع اصلی ایمان می‌دانست، اما در عین حال معتقد بود که این تجربیات باید از طریق استدلال‌های منطقی نیز مورد تأیید قرار گیرند تا بتوانند به یک باور پایدار منجر شوند. (James, 1902) چنین رویکردی مشابه نظریه تلفیقی در فلسفه اسلامی است که به همگرایی تجربه و عقلانیت برای رسیدن به یک ایمان مستحکم اشاره می‌کند.

در نهایت، می‌توان گفت نقد رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی از منظر فلسفه اسلامی و عقل‌گرایی، بر لزوم ادغام دو بُعد درونی و عقلانی تأکید دارد. به عبارتی، هرچند تجربه‌های روانی و احساسی نقش مهمی در بروز ایمان دارند، اما بدون همسویی و تأیید برهان‌های عقلانی، نمی‌توان به یک ایمان قطعی و مستحکم دست یافت. از این رو، تلفیق این دو بُعد در یک مدل جامع می‌تواند زمینه‌ساز گفتگوی سازنده میان متفکران اسلامی و غربی در حوزه فلسفه دین شود.

۴. جمع‌بندی

در این بررسی، ابتدا ماهیت روان‌شناختی ایمان به عنوان تجربه‌ای درونی و احساسی توضیح داده شد؛ سپس از منظر کیرکگور، ایمان به عنوان یک پرسش به سوی ناشناخته و تجربه‌ای عمیق که در نهایت نیازمند تحقق بُعد عملی است، مورد تحلیل قرار گرفت. در ادامه، نقد و تحلیل رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی از منظر فلسفه اسلامی و عقل‌گرایی اسلامی نشان داد که برای رسیدن به درک جامع از ایمان، لازم است جنبه‌های روانی با استدلال‌های عقلانی و برهان‌های عملی تلفیق شوند.

این رویکرد تلفیقی، نه تنها از بُعد معرفتی به ایمان نگاه می‌کند، بلکه ابعاد اخلاقی و عملی آن را نیز در بر می‌گیرد. در فلسفه اسلامی، ایمان به عنوان عاملی برای تحول اخلاقی و اجتماعی تلقی می‌شود؛ امری که در آن تجربه‌های درونی به همراه دلایل عقلانی و برهان‌های قطعی، زمینه‌ساز ایجاد تغییر در نگرش و رفتار فرد می‌شوند. بنابراین، برای دستیابی به یک مدل نظری کارآمد در حوزه ایمان، ضروری است که به هر دو بُعد احساسی و عقلانی توجه شود، به طور کلی، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی به ایمان، از یک سو اهمیت تجربه‌های درونی، میل و اشتیاق را برجسته می‌سازد و از سوی دیگر، با نقدهایی که بر لزوم تلفیق آن با عقلانیت تأکید دارد، به یک تحلیل چندبُعدی از پدیده ایمان منجر می‌شود. این تحلیل نشان می‌دهد که تنها از طریق هم‌افزایی بین تجربه‌های روانی و استدلال‌های منطقی می‌توان به درکی پایدار و جامع از ایمان دست یافت؛ امری که در نهایت می‌تواند به بهبود رفتار فردی و اجتماعی و تحول در نظام‌های ارزشی منجر شود.

در نهایت، نتیجه‌گیری از این بررسی حاکی است که رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی، اگرچه به تنهایی نمی‌تواند به یک شناخت جامع از ایمان برسد، اما به عنوان یکی از مولفه‌های اصلی در فرآیند شکل‌گیری ایمان، نقشی اساسی دارد. تلفیق این رویکرد با تحلیل‌های عقلانی و عملی، زمینه‌ساز ایجاد مدلی خواهد بود که بتواند پدیده ایمان را از زوایای مختلف بررسی و تحلیل کند. این مدل تلفیقی، هم در مطالعات فلسفه دین و هم در کاربردهای عملی در حوزه تربیت اخلاقی و معنوی، می‌تواند به عنوان یک چارچوب نظری مفید و کارآمد مورد استفاده قرار گیرد (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

با توجه به مباحث ارائه‌شده، می‌توان گفت که برای دستیابی به یک تحلیل دقیق از ایمان، لازم است به ابعاد متعدد آن پرداخته شود؛ از جمله بُعد روان‌شناختی که شامل میل، اشتیاق و تجربه درونی است و بُعد عقلانی که به برهان و استدلال نیاز دارد. این دو بُعد در کنار هم، تصویری جامع از پدیده ایمان ارائه می‌دهند که هم از منظر فردی و هم از منظر اجتماعی قابل استفاده است. چنین رویکردی می‌تواند زمینه‌ساز گفتگوی میان فلسفه‌های اسلامی و غربی در خصوص چیستی ایمان و راهکارهای تحقق آن گردد. در نتیجه، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی به ایمان نشان می‌دهد که تجربه‌های درونی و احساسی، به تنهایی کافی نیستند و باید با استدلال‌های عقلانی تلفیق شوند تا به یک ایمان پایدار و عملی منجر گردند. این تلفیق، علاوه بر ایجاد توازن میان ابعاد ذهنی و عملی، به تقویت مبنای معرفت‌شناختی ایمان کمک می‌کند. از این رو، پژوهش‌های آتی در حوزه فلسفه دین می‌بایست به دنبال مدلی جامع و چندبُعدی باشند که بتواند از زوایای مختلف پدیده ایمان را مورد بررسی قرار دهد و به یک درک عمیق و کارا از آن دست یابد.

۲-۳. رویکرد عمل‌شناختی به ایمان

۱. تعریف و اهمیت رویکرد عمل‌شناختی به ایمان

ایمان از منظر عمل‌شناختی فراتر از یک حالت ذهنی یا باور صرف در نظر گرفته می‌شود؛ بلکه به عنوان عاملی فعال در ایجاد تغییرات اخلاقی، فردی و اجتماعی تلقی می‌گردد. در این دیدگاه، ایمان مستلزم همگامی میان باور و کنش است؛ یعنی پذیرش عقاید دینی تنها زمانی ارزشمند و زنده محسوب می‌شود که در رفتارهای ملموس فرد تجلی یابد. این رویکرد، نقش عمل به عنوان نمود واقعی ایمان را برجسته می‌سازد و معتقد است که عدم تطابق بین گفتار و عمل، نشانه ضعف و یا حتی تضعیف اعتبار ایمان به شمار می‌آید. از این منظر، تحول در سطح فردی نه تنها شامل بهبود در شناخت و درک مفاهیم دینی می‌شود، بلکه با ظهور کنش‌های عملی مانند عبادت، کمک به نیازمندان، ترویج اخلاق و ایجاد تغییرات اجتماعی همراه است. (James, 1902)

در سنت اسلامی نیز تأکید فراوانی بر همگامی میان باور و عمل شده است. قرآن کریم در آیه‌ای از سوره تین می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (قرآن، تین ۶). این آیه نشانگر آن است که ایمان واقعی تنها زمانی ارزشمند است که در عمل به ثمر برسد؛ چرا که عملکرد صحیح فرد، بازتاب‌دهنده تعهد و درک عمیق از معانی دینی است. از این رو، رویکرد عمل‌شناختی به ایمان، هم در تفکر غربی و هم در سنت اسلامی، به عنوان الگویی برای تبیین عملکرد دینی و اجتماعی مطرح شده است (خادمی و علی‌زاده، ۱۳۸۸).

۲. دیدگاه پراگماتیستی ویلیام جیمز

ویلیام جیمز، فیلسوف و روانشناس برجسته آمریکایی، از جمله مدافعان اصلی رویکرد پراگماتیستی به مسائل دینی به شمار می‌آید. او بر این باور است که ارزش و صحت باورها از طریق تأثیر آن‌ها بر تجربه‌های عملی و زندگی روزمره اثبات می‌شود. به عقیده جیمز، ایمان تجربه‌ای زنده و پویا است که نه تنها شامل جنبه‌های عقلانی و شناختی بلکه به واسطه احساسات و تمایلات فردی نیز معنا پیدا می‌کند.

جیمز تأکید می‌کند که در مواجهه با مسائلی چون شک و ابهام، انسان باید به عنوان یک موجود زنده، در برابر تجربه‌های عملی خود تکیه کند. از این رو، به جای اتکا صرف به استدلال‌های منطقی و عقلانی، تجربه عملی ایمان به عنوان عاملی تعیین‌کننده در انتخاب باورهای دینی مطرح می‌شود. او بیان می‌کند که باورهای دینی، زمانی معنا پیدا می‌کنند که موجب شکل‌گیری انگیزه‌های عملی و ایجاد تغییر در رفتار فرد شوند. به عبارت دیگر، تنها از طریق تجلی عملی ایمان، می‌توان آن را از یک وضعیت نظری به یک حالت زنده و تأثیرگذار تبدیل کرد. (James, 1902)

در تحلیل وی، تجربه عملی ایمان موجب بروز احساس مسئولیت، انگیزش برای تلاش در جهت اهداف والاتر و ایجاد همبستگی اجتماعی می‌شود. به عنوان مثال، فردی که باورهای دینی خود را در قالب اقدام به اعمال خیرخواهانه و اخلاقی بروز دهد، نه تنها در سطح فردی دچار تعالی می‌شود بلکه تأثیر مثبتی بر جامعه دارد. این دیدگاه، پایه‌ای برای بررسی چگونگی تحول ایمان از یک حالت ذهنی به کنشی ملموس فراهم می‌کند که در نهایت به بهبود شرایط اجتماعی منجر می‌گردد. (James, 1902)

۳. نقد و تحلیل دیدگاه بلیز پاسکال

در سوی دیگر، بلیز پاسکال، فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی، نگرشی متفاوت اما مرتبط با رویکرد عملی به ایمان ارائه می‌دهد. پاسکال بر این عقیده است که انسان در مواجهه با ناشناخته‌ها و مسائل بنیادی زندگی، مجبور است به انتخاب‌هایی ریسک‌پذیر دست بزند. او از نظریه شرط‌بندی خود استفاده می‌کند تا نشان دهد انتخاب ایمان، حتی در صورتی که از منظر عقلانی اثبات قطعی نداشته باشد، از منظر عملی بهترین گزینه برای انسان است.

پاسکال معتقد است که شرایط وجودی انسان، با پیچیدگی‌ها و تردیدهایی همراه است که عقل مطلق قادر به پاسخگویی به آن‌ها نیست. بنابراین، انسان باید بر اساس تجربیات عملی و ارزش‌های ذاتی که در زندگی خود مشاهده می‌کند، به انتخاب ایمان دست یابد. او استدلال می‌کند که انتخاب ایمان، با وجود وجود شک و عدم قطعیت عقلانی، می‌تواند به عنوان عاملی برای تضمین نجات روحی و دستیابی به اهداف والای زندگی تلقی شود. از این رو، پاسکال اهمیت تجربه عملی را در تعیین صحت باورهای دینی برجسته می‌کند و معتقد است که تنها در صورتی که ایمان منجر به کنش‌های اخلاقی و اجتماعی گردد، می‌توان از آن به عنوان یک تجربه واقعی یاد کرد. (Pascal, 1670)

به علاوه، پاسکال تأکید می‌کند که انتخاب ایمان، به عنوان یک عمل ریسک‌پذیر، در بستر شرایط وجودی انسان باید همزمان با تعهد به کنش‌های اخلاقی و اجتماعی باشد. او معتقد است که اگرچه انتخاب ایمان ممکن است از نظر عقلانی قابل اثبات نباشد، اما از نظر عملی و تجربی، بایستی با تعهد به اعمال نیکو همراه شود تا ارزش واقعی آن تثبیت گردد. در این میان، پاسکال به نقش تجربه عملی در ایجاد الگوهای رفتاری و ترویج اخلاقیات در جامعه اشاره می‌کند؛ به گونه‌ای که فرد با بروز رفتارهای مبتنی بر ایمان، نمونه‌ای از تعهد و تلاش برای تحقق اهداف والای انسانی ارائه می‌دهد. (Pascal, 1670)

۴. تطبیق دیدگاه‌های پراگماتیستی غربی با نگرش اسلامی

از منظر اسلامی، رابطه میان ایمان و عمل به گونه‌ای بیان شده است که ایمان تنها به عنوان یک تصدیق ذهنی کافی نیست؛ بلکه باید به صورت کنش‌های عملی در زندگی فرد و جامعه نمود یابد. در آموزه‌های اسلامی، اهمیت همگامی میان باور و عمل به وضوح بیان شده است. به عنوان مثال، قرآن در آیه‌ای از سوره تین تأکید می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (قرآن، تین ۶). این آیه نشانگر این است که ایمان واقعی تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که با اعمال نیکو همراه شود. در اندیشه اسلامی، همواره تأکید بر تبدیل معارف دینی به کنش‌های عملی شده است. در احادیث متعدد پیامبر اکرم (ص) نیز آمده است که «ایمان از عمل ناشی می‌شود»؛ یعنی عملکرد صحیح فرد نشانگر عمق باور و تعهد او نسبت به معانی دینی است. به بیان دیگر، در اسلام، عدم تطابق میان گفتار و عمل به عنوان نشانه‌ای از ضعف در ایمان تلقی می‌شود. از این رو، همانند رویکرد پراگماتیستی ویلیام جیمز و بلیز پاسکال، اسلامیان نیز بر اهمیت تجلی عملی ایمان تأکید دارند؛ به گونه‌ای که فرد مومن باید همواره سعی کند باورهای درونی خود را از طریق کنش‌های ملموس و اخلاقی به نمایش بگذارد (خسروپناه، ۱۳۸۵).

از سوی دیگر، تطبیق میان رویکردهای غربی و نگرش اسلامی در رابطه ایمان و عمل، نشان می‌دهد که در هر دو حوزه، عدم همگامی میان گفتار و کنش می‌تواند منجر به فروپاشی ارزش‌های دینی گردد. در حالی که جیمز بر اهمیت تجربه عملی برای تثبیت ایمان تأکید می‌کند و پاسکال انتخاب ایمان را به عنوان عاملی برای مواجهه با شرایط وجودی مطرح می‌سازد، اسلام نیز به وضوح بیان می‌کند که ایمان بدون ظهور در عمل، ناقص و بی‌اثر است. این تقارن میان دیدگاه‌های غربی و اسلامی، زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا پژوهشگران بتوانند با تحلیل دقیق رابطه میان باور و عمل، راهکارهایی برای ارتقای سطح اخلاقی و اجتماعی جامعه ارائه دهند (خادمی و علی‌زاده، ۱۳۸۸).

در این تطبیق، می‌توان به نکته‌ای مهم اشاره کرد که در هر دو نظام فکری، تبدیل باور به عمل نه تنها تأثیری در سطح فردی دارد بلکه به عنوان عاملی محرک برای تغییرات ساختاری در جامعه عمل می‌کند. فردی که با تجلی عملی ایمان خود در قالب کنش‌های اخلاقی، فعالیت‌های اجتماعی و حمایت از ارزش‌های انسانی عمل کند، می‌تواند به عنوان الگویی برای دیگران تلقی شده و موجی از تغییرات مثبت در سطح جامعه ایجاد نماید. این امر، هم در مطالعات روانشناسی اجتماعی غرب و هم در تفاسیر دینی معاصر به رسمیت شناخته شده است.

۵. تأثیرات رویکرد عمل‌شناختی بر تحول فردی و اجتماعی

بررسی دقیق رویکرد عمل‌شناختی به ایمان نشان می‌دهد که تحول در سطح فردی، در پی ظهور کنش‌های عملی است. فردی که باورهای دینی خود را به عمل تبدیل کند، از طریق تحقق اهداف معنوی و اخلاقی، به رشد شخصیتی و تعالی روحی دست می‌یابد. از منظر روانشناسی، این تبدیل باور به کنش، موجب افزایش خودآگاهی، تقویت انگیزه‌های درونی و ایجاد حس مسئولیت در برابر جامعه می‌شود. به عبارت دیگر، تجربه عملی ایمان نه تنها به عنوان عاملی محرک برای بهبود رفتار فردی بلکه به عنوان عاملی برای ایجاد همبستگی اجتماعی و ترویج عدالت اجتماعی عمل می‌کند.

در بستر اجتماعی، افراد فعال و متعهد در تجلی عملی ایمان، قادر به ایجاد تغییرات بنیادین در ساختارهای فرهنگی و اخلاقی جامعه هستند. هنگامی که کنش‌های فردی مبتنی بر باورهای عمیق دینی، در سطح اجتماع گسترش یابد، می‌توان شاهد بهبود روابط اجتماعی، افزایش همدلی و کاهش تضادهای موجود در جامعه بود. به این ترتیب، ترویج رویکرد عمل‌شناختی به ایمان می‌تواند به عنوان ابزاری موثر در تبیین مسیر تحول فرهنگی و اجتماعی تلقی شود؛ چرا که جامعه‌ای که در آن همگامی میان گفتار و عمل مشاهده شود، به طور طبیعی به سوی تحقق ارزش‌های انسانی و اخلاقی پیش می‌رود.

از منظر فلسفی، رویکرد عمل‌شناختی به ایمان زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا مسئله «ایمان واقعی» از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. این رویکرد نشان می‌دهد که ایمان، تنها به عنوان یک باور نظری نیست بلکه باید در قالب کنش‌های ملموس و تاثیرگذار در زندگی فرد و جامعه تجلی یابد. بدین ترتیب، پژوهش‌های آتی در حوزه فلسفه دین می‌توانند با تمرکز بر رابطه میان باور و عمل، چارچوبی نوین برای تحلیل تجربیات ایمانی ارائه دهند که هم جنبه‌های شناختی و هم عملی را در بر می‌گیرد. در نهایت، با توجه به اهمیت رویکرد عمل‌شناختی به ایمان در ایجاد تغییرات بنیادین در ساختار فردی و اجتماعی، لازم است که پژوهش‌های آتی با رویکردهای میان‌رشته‌ای به تحلیل دقیق این رابطه بپردازند. این مطالعات می‌تواند علاوه بر گسترش دانش نظری در حوزه فلسفه دین، تأثیرات عملی آن را در بهبود شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه به اثبات برسانند. از این رو، تشویق به پژوهش‌های چندوجهی و تطبیقی در این زمینه، امری ضروری به شمار می‌آید.

بخش سوم: تعامل و سازگاری میان رویکردهای سه‌گانه در تبیین ایمان

۳-۱. ضرورت تعامل و یکپارچگی رویکردهای مختلف در فهم ایمان

در تحلیل پدیده ایمان، مشخص می‌شود که هیچ رویکردی به تنهایی نمی‌تواند پیچیدگی‌های این مفهوم چندوجهی را به‌طور کامل بیان کند. از یک سو، رویکرد معرفت‌شناختی با استناد به استدلال‌های عقلانی، سعی در اثبات اعتبار باورهای دینی دارد و از سوی دیگر، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی بر تجربه‌های درونی، اشتیاق و میل فرد برای تحقق این باورها تأکید می‌کند؛ همچنین، رویکرد عمل‌شناختی، تحقق عملی باورها را در قالب رفتار و تغییرات اجتماعی به نمایش می‌گذارد. این سه رویکرد در کنار یکدیگر، امکان ارائه تحلیلی جامع از پدیده ایمان را فراهم می‌آورند. به همین دلیل، تلفیق این رویکردها، نه تنها یک ضرورت نظری بلکه یک ضرورت عملی نیز محسوب می‌شود که می‌تواند پاسخگوی چالش‌های پیچیده در فهم ایمان باشد (هوشنگی، ۱۳۷۹).

در حوزه معرفت‌شناختی، بررسی عقلانیت و توجیه باورهای دینی از منظر استدلال‌های منطقی نقش بسزایی دارد. به عنوان مثال، در فلسفه کانت، تفاوت میان عقل نظری و عقل عملی نشان می‌دهد که چگونه استدلال‌های منطقی می‌توانند به تبیین مسائل اخلاقی و دینی بپردازند؛ در حالی که این امر به تنهایی، بدون توجه به بُعد احساسی و عملی، تصویر ناقصی از پدیده ایمان ارائه می‌دهد. (Kant, 1781/2003) این نکته که استدلال‌های عقلانی، باید در کنار سایر ابعاد مد نظر قرار گیرند، نشان‌دهنده اهمیت یکپارچه‌سازی دیدگاه‌های مختلف در تحلیل ایمان است؛ چرا که تنها با تلفیق این دیدگاه‌ها می‌توان به فهمی جامع از ایمان دست یافت. لازم به ذکر است که تحلیل‌های صرفاً عقلانی ممکن است جنبه‌های تجربی و عاطفی را نادیده بگیرند، امری که به واسطه مطالعات روان‌شناختی نیز تأیید شده است (نجفی، ۱۳۹۰).

از سوی دیگر، رویکرد روان‌شناختی غیرمعرفتی بر تجربیات درونی و شهودی تأکید دارد. این رویکرد، نشان می‌دهد که تجربه‌های عاطفی و شهودی فرد، به عنوان منبعی از دانش شهودی و ارزشی، می‌توانند به تثبیت باورهای دینی کمک کنند؛ به طوری که تجربه درونی و میل به تحقق باورها، یک نقش محرک در شکل‌گیری ایمان ایفا می‌کنند. (Jones, 1998) به عبارت دیگر، در کنار استدلال‌های منطقی، احساس و تجربه درونی فرد نیز باید مورد توجه قرار گیرد تا تصویری زنده و پویا از پدیده ایمان ارائه شود. این دیدگاه، همچنین از طریق مطالعات روان‌شناختی در حوزه‌های مرتبط با ادراک معنوی، مورد تأیید قرار گرفته است؛ چرا که شواهد تجربی نشان می‌دهد که تجربه‌های عاطفی، می‌توانند بر تثبیت باورهای دینی تأثیر بسزایی داشته باشند (پاکیزه، ۱۳۹۷).

همزمان، رویکرد عمل‌شناختی بر تحقق عملی باورها در زندگی روزمره تأکید می‌کند. از منظر عملی، ایمان باید به گونه‌ای تجلی یابد که نه تنها در سطح فکری بلکه در رفتار و عمل فرد نیز مشهود باشد. پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه اخلاق و اجتماع نشان می‌دهد که باورهای دینی، تنها در صورتی می‌توانند معتبر تلقی شوند که به واسطه اعمال ملموس در زندگی فردی و اجتماعی به اثبات برسند. (Lewis, 1996) این امر نشان‌دهنده اهمیت بُعد عملی در تحلیل ایمان است و بیان می‌کند که تحقق عملی باورها، عاملی حیاتی در تقویت اعتبار و اثربخشی آن‌ها محسوب می‌شود. بنابراین، تلفیق رویکرد عمل‌شناختی با رویکردهای معرفت‌شناختی و روان‌شناختی، به ایجاد چارچوبی جامع برای فهم پدیده ایمان منجر می‌شود که از یک سو جنبه‌های استدلالی را پوشش می‌دهد و از سوی دیگر، تجربیات عاطفی و تحول عملی را نیز در بر می‌گیرد. (Kierkegaard, 1843/1985)

همانگونه که در مطالعات مقایسه‌ای فلسفه اسلامی و غربی به چشم می‌خورد، هر دو حوزه به نوعی به دنبال ایجاد تعادلی میان عقلانیت و تجربه درونی هستند. در فلسفه اسلامی، تأکید بر تجربه قلبی و تحقق عملی ایمان از دیرباز جزو ویژگی‌های برجسته تفسیرهای عرفانی به‌شمار می‌آید؛ در حالی که در فلسفه غرب، جنبش‌های اگزیستانسیالیستی نیز بر ضرورت تجربه عملی و شهودی تأکید دارند. این شباهت‌ها و تفاوت‌ها، نشان‌دهنده نیاز به یک رویکرد تلفیقی است که بتواند به صورت همزمان، ابعاد نظری، احساسی و عملی ایمان را در بر گیرد (داوری اردکانی، ۱۳۸۸). از این رو، تلفیق رویکردهای مذکور می‌تواند زمینه‌ساز گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای و میان فرهنگ‌های مختلف دینی گردد، به‌طوری که بتوان به تبیین جامع‌تری از چیستی ایمان دست یافت.

یکی از مزایای رویکرد جامع تلفیقی، ایجاد بستری برای بررسی دقیق‌تر تعامل میان استدلال عقلانی و تجربه‌های عاطفی است. به عنوان مثال، در یک مدل تلفیقی، ابتدا استدلال‌های منطقی و دلایل عقلانی بررسی شده و سپس با بسط دادن تجربیات شهودی و عاطفی، چگونگی تأثیرگذاری آن‌ها بر تثبیت باورهای دینی تحلیل می‌شود. این تعامل می‌تواند به پژوهشگران کمک کند تا درک عمیق‌تری از نحوه شکل‌گیری و تحقق ایمان به دست آورند؛ چرا که صرفاً بررسی هر یک از این ابعاد به‌تنهایی ممکن است منجر به برداشت‌های ناقص و یک‌بعدی گردد. (Taylor, 2000)

همچنین، تلفیق این رویکردها می‌تواند به ارائه راهکارهای نوین در جهت تحول فردی و اجتماعی کمک نماید. از منظر عملی، در صورتی که باورهای دینی در قالب اعمال واقعی و تغییرات رفتاری به اثبات برسند، نقش ایمان در ساختار اجتماعی و اخلاقی جامعه به وضوح نمایان می‌شود. این امر همچنین می‌تواند به عنوان معیاری برای سنجش اثربخشی باورهای دینی در زندگی روزمره تلقی شود، که در نهایت منجر به ارتقای سطح اخلاقی و اجتماعی می‌گردد. (Cole, 2002) در این میان، تلفیق رویکردهای مختلف، به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که از طریق یک چارچوب یکپارچه، به ارزیابی دقیق‌تری از رابطه میان استدلال، تجربه و عمل دست یابند.

به طور کلی، می‌توان گفت که رویکرد جامع تلفیقی در تحلیل ایمان، با پرداختن به ابعاد نظری، شهودی و عملی، تصویری چندبعدی از پدیده ایمان ارائه می‌دهد که از نقدهای تک‌بعدی پیشین عبور می‌کند و به یک تبیین جامع و مستدل دست می‌یابد. این رویکرد، با تلفیق دیدگاه‌های مختلف، به پژوهشگران کمک می‌کند تا با بررسی تعامل میان استدلال‌های عقلانی، تجربه‌های درونی و تحقق عملی، به شناخت بهتری از چیستی ایمان دست یابند. (Anderson, 2003) همچنین، این مدل می‌تواند به عنوان پایه‌ای برای گفت‌وگوی سازنده میان اندیشمندان دینی از فرهنگ‌های متفاوت و همچنین میان حوزه‌های فلسفه، روان‌شناسی و علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد؛ زیرا هر کدام از این حوزه‌ها از دیدگاه‌های متفاوتی به مسئله ایمان می‌نگرند و یکپارچگی آن‌ها، زمینه‌های نوینی برای پژوهش‌های آتی فراهم می‌آورد (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

در همین راستا، ضرورت استفاده از مدل جامع تلفیقی، نه تنها از منظر نظری بلکه از منظر عملی نیز آشکار می‌شود؛ زیرا تنها از طریق تلفیق این رویکردها می‌توان به یک تحلیل کامل و جامع از پدیده ایمان دست یافت. تحلیل‌های تک‌بعدی، چه صرفاً عقلانی و چه صرفاً روان‌شناختی یا عملی، همواره با محدودیت‌هایی همراه بوده‌اند که مانع از ارائه تصویری کامل از ایمان شده‌اند. از این رو، تلفیق این ابعاد می‌تواند زمینه‌ساز بررسی‌های دقیق‌تری گردد و به رفع نقص‌های موجود در رویکردهای یک‌جانبه کمک نماید. (Miller, 1997) این مدل تلفیقی، با ایجاد تعامل میان استدلال‌های منطقی، تجربه‌های درونی و تحقق عملی، به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که با رویکردی جامع، پدیده ایمان را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهند و نتیجه‌ای جامع و مستدل ارائه کنند.

۲-۳. نقد تک‌بعدنگری در فلسفه ایمان

برخی از نقدهای وارده بر رویکردهای تک‌بعدی در تحلیل ایمان، نشان می‌دهد که استفاده از یک دیدگاه یک‌جانبه می‌تواند منجر به برداشت‌های ناقص و حتی تحریف‌کننده از چیستی ایمان گردد. به عنوان مثال، رویکردهای صرفاً معرفت‌شناختی، با تمرکز بر استدلال‌های منطقی و ارائه دلایل عقلانی، اغلب جنبه‌های شهودی و عملی ایمان را نادیده می‌گیرند؛ بدین ترتیب، تحلیل‌هایی که صرفاً از این منظر صورت می‌گیرند، قادر به ارائه تصویری زنده از تحول باورهای دینی نیستند (Husserl).

(1931/1989) به علاوه، رویکردهای صرفاً روان‌شناختی، اگرچه به بررسی تجربیات عاطفی و شهودی فرد می‌پردازند، اما در غفلت از استدلال‌های منطقی و دلایل عقلانی، ممکن است به نتیجه‌گیری‌های ذهنی و نسبی منجر شوند (نجفی، ۱۳۹۰). از سوی دیگر، رویکردهای متمرکز بر بُعد عملی، در صورتی که بدون استناد به مبانی نظری و شهودی تحلیل شوند، توانایی ارائه توجیه علمی کافی را ندارند؛ چرا که تحقق عملی باورها، بدون پشتوانه‌ای از استدلال منطقی و تجربه عاطفی، می‌تواند به صورت صرفاً سطحی مورد بررسی قرار گیرد. (Kierkegaard, 1843/1985) این ناهماهنگی در تحلیل‌های تک‌بعدی، منجر به ایجاد شکاف‌هایی در تبیین چیستی ایمان شده است که در نهایت به نقدهای بنیادین در حوزه فلسفه دین منجر گردیده است. از این رو، ارائه مدل تلفیقی که در آن هر یک از ابعاد نظری، شهودی و عملی به‌طور یکپارچه تحلیل شوند، ضرورت فکری محسوب می‌شود (داوری اردکانی، ۱۳۸۸).

نقدهای وارده بر رویکردهای یک‌بعدی، همچنین بیانگر آن است که صرف تکیه بر یکی از ابعاد می‌تواند منجر به از دست رفتن جنبه‌های حیاتی و پویای ایمان شود. به عنوان نمونه، استدلال‌های صرفاً عقلانی ممکن است در ارائه توجیه قانع‌کننده برای تجربه‌های درونی و عملی ناکام بمانند؛ همچنین، تمرکز انحصاری بر تجربیات عاطفی می‌تواند از استحکام و دقت استدلال‌های منطقی بکاهد. بنابراین، استفاده از رویکرد تلفیقی که بتواند نقاط ضعف رویکردهای یک‌بعدی را جبران کند، امری ضروری به نظر می‌رسد. (Cole, 2002) این مدل تلفیقی، با ادغام جنبه‌های مختلف، زمینه را برای ارائه تحلیلی جامع از ایمان فراهم می‌کند که از منظر استدلال، تجربه و عمل قابل استناد است.

علاوه بر این، نقد تک‌بعدنگری نشان می‌دهد که تنها از طریق بررسی تعامل میان بُعدهای مختلف می‌توان به شناختی دقیق از پدیده ایمان دست یافت. پژوهش‌هایی که صرفاً به یکی از ابعاد پرداخته‌اند، اغلب از ارائه راهکارهای تحول فردی و اجتماعی ناتوان مانده‌اند؛ در حالی که تلفیق رویکردهای نظری، روان‌شناختی و عملی، می‌تواند به ارائه راهکارهایی برای بهبود فرآیندهای دینی و اخلاقی در جامعه منجر شود. (Taylor, 2000) این موضوع به‌ویژه در مطالعات معاصر در حوزه فلسفه دین اهمیت یافته است، جایی که پژوهشگران به دنبال یافتن راه‌حلهایی برای چالش‌های ناشی از تحلیل‌های یک‌جانبه هستند.

در این میان، یک نکته مهم نیز قابل تأمل است؛ یعنی اینکه در تحلیل پدیده ایمان، ضرورت استفاده از روش‌های بین‌رشته‌ای و تلفیقی، به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که از طریق یک چارچوب جامع، نه تنها به ابعاد نظری بلکه به ابعاد تجربی و عملی نیز بپردازند. این امر، به وضوح نشان‌دهنده آن است که برای ارائه یک تحلیل مستدل و جامع از ایمان، نیاز به فرایندی است که تمامی ابعاد آن را پوشش دهد و از دیدگاه‌های مختلف به مسأله نزدیک شود. (Anderson, 2003) بدین ترتیب، نقدهای وارده بر رویکردهای تک‌بعدی، زمینه‌ساز ارائه مدل‌های نوین تلفیقی شده است که بتوانند به شکلی جامع، پیچیدگی‌های پدیده ایمان را تبیین نمایند. (Lewis, 1996) از منظر عملی، مدل تلفیقی ارائه شده، علاوه بر پوشش ابعاد نظری، تجربه و عمل، قادر است نقش باورهای دینی در تغییرات رفتاری و اجتماعی را به‌طور دقیق تبیین کند؛ این نکته می‌تواند به عنوان معیاری برای سنجش اثربخشی ایمان در زندگی فردی و اجتماعی تلقی شود. در نتیجه، تلفیق این رویکردها به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که با تحلیل تعامل میان این ابعاد، به راهکارهایی برای بهبود وضعیت دینی و اخلاقی در جامعه دست یابند. (Miller, 1997) به بیان دیگر، نقد رویکردهای یک‌جانبه، نه تنها نشان‌دهنده نقص‌های نظری آن‌هاست، بلکه ضرورت استفاده از مدل‌های تلفیقی را به شکلی روشن و قاطع بیان می‌کند.

در مجموع، می‌توان گفت که نقد تک‌بعدنگری در تحلیل ایمان، به ضرورت استفاده از رویکرد جامع تلفیقی اشاره دارد؛ مدلی که به‌طور همزمان به بررسی جنبه‌های استدلالی، عاطفی و عملی می‌پردازد و به این ترتیب توانایی ارائه تصویری کامل و مستدل از پدیده ایمان را دارا می‌باشد. این مدل تلفیقی، با ادغام دیدگاه‌های متفاوت، می‌تواند پایه و اساس گفت‌وگویی بین‌رشته‌ای میان حوزه‌های فلسفه دین، روان‌شناسی و علوم اجتماعی باشد و به پژوهشگران این امکان را دهد که به شناخت عمیق‌تری از چیستی ایمان دست یابند. همچنین، این رویکرد تلفیقی، با ارائه چارچوبی جامع برای تحلیل ایمان، قادر است نقدهای وارده بر تحلیل‌های تک‌بعدی را به‌طور مؤثر برطرف نماید و افق‌های نوینی را برای پژوهش‌های آتی فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

در پایان، می‌توان نتیجه گرفت که برای رسیدن به تبیینی جامع از پدیده ایمان، تلفیق رویکردهای معرفت‌شناختی، روان‌شناختی غیرمعرفتی و عمل‌شناختی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تحلیل‌های تک‌بعدی با تمرکز انحصاری بر یکی از این ابعاد، نتوانسته‌اند پاسخگوی چالش‌های چندوجهی ایمان باشند؛ از این رو، مدل جامع تلفیقی که در آن تمامی ابعاد در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند، می‌تواند پاسخگوی نیازهای پژوهشی در این حوزه باشد، این رویکرد نه تنها امکان بررسی دقیق استدلال‌های عقلانی را فراهم می‌آورد، بلکه با ادغام تجربه‌های عاطفی و تحقق عملی، تصویری زنده و پویا از ایمان ارائه می‌دهد که می‌تواند به عنوان مبنایی برای توسعه نظریات نوین در حوزه فلسفه دین به کار رود.

در نتیجه، می‌توان گفت که تلفیق دیدگاه‌های مختلف، به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که از طریق یک چارچوب یکپارچه، به بررسی جامع‌تری از چیستی ایمان بپردازند و در نتیجه به ارائه راهکارهای تحول‌آفرین در حوزه اخلاق و اجتماع دست یابند. چنین رویکردی می‌تواند به عنوان پلی میان نظریه‌های مختلف دینی و فلسفی در جهت تحقق یک گفت‌وگوی سازنده و مستمر در این حوزه مورد استفاده قرار گیرد، همچنین، مدل تلفیقی پیشنهادی می‌تواند زمینه‌ساز پژوهش‌های بین‌رشته‌ای و ارائه دیدگاه‌های نوین در زمینه تبیین ایمان باشد؛ چرا که تنها از طریق بررسی همزمان ابعاد نظری، شهودی و عملی می‌توان به درکی جامع از پدیده ایمان رسید.

به طور خلاصه، تلفیق رویکردهای متعدد در تحلیل ایمان، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است که می‌تواند به رفع کاستی‌های رویکردهای تک‌بعدی کمک نماید و زمینه‌های نوینی برای پژوهش‌های آینده فراهم آورد. پژوهشگران باید به دنبال توسعه مدل‌های تلفیقی باشند تا بتوانند از طریق چارچوب‌های جامع، به تحلیل دقیق و مستدل پدیده ایمان بپردازند و به این ترتیب نقشی موثر در تحول فردی و اجتماعی ایفا کنند.

پژوهش حاضر با تحلیل پدیده ایمان از سه منظر معرفت‌شناختی، روان‌شناختی غیرمعرفتی و عمل‌شناختی، نشان می‌دهد که برای درک کامل و جامع این پدیده، لازم است تا ابعاد نظری، احساسی و عملی آن به طور یکپارچه مورد بررسی قرار گیرند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که رویکردهای تک‌بعدی، هرچند در ارائه دلایل و شواهد منطقی محور یا در تبیین تجربیات درونی نقش مهمی دارند، اما به تنهایی قادر به پوشش تمام جنبه‌های پیچیده ایمان نیستند. از این رو، تلفیق دیدگاه‌های مختلف در یک چارچوب جامع، زمینه‌ساز ارائه تحلیلی مستدل و کاربردی از چیستی ایمان می‌شود.

جمع‌بندی یافته‌های پژوهش

در این پژوهش مشخص گردید که ایمان، به عنوان یک پدیده چندبعدی، از جنبه‌های شناختی، روانی و عملی قابل تحلیل است. از منظر معرفت‌شناختی، بررسی اعتبار باور دینی از طریق ارائه دلایل منطقی و برهان‌های تجربی به تثبیت این باور کمک می‌کند؛ در حالی که از منظر روان‌شناختی غیرمعرفتی، تجربه‌های درونی و شهودی فرد، عاملی محرک برای شکل‌گیری ایمان به شمار می‌آیند. همچنین، رویکرد عمل‌شناختی تأکید بر تجلی عملی باورها در رفتار و کنش‌های فردی و اجتماعی دارد که نقش مهمی در تحقق ارزش‌های ایمانی ایفا می‌کند. تلفیق این سه رویکرد به پژوهشگران این امکان را می‌دهد تا به تصویری جامع و چندوجهی از پدیده ایمان دست یابند.

بهترین رویکرد برای تحلیل چیستی ایمان

نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که رویکرد جامع و چندبعدی، به واسطه ترکیب دیدگاه‌های معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و عمل‌شناختی، بهترین چارچوب نظری برای تحلیل چیستی ایمان است. این رویکرد با تلفیق منطق و استدلال، تجربه‌های درونی و تجلی عملی باورها، پاسخگوی چالش‌های ناشی از تحلیل‌های یک‌جانبه می‌باشد. در نتیجه، تنها از طریق همگرایی این ابعاد می‌توان به درکی عمیق و مستدل از ایمان دست یافت که هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی کاربردی باشد.

پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده

پژوهش‌های آینده در این حوزه می‌توانند به بررسی دقیق‌تر تعامل میان ابعاد نظری، شهودی و عملی ایمان بپردازند. توصیه می‌شود مطالعات میان‌رشته‌ای بیشتری با بهره‌گیری از ابزارهای تجربی و میدانی در خصوص تجلی ایمان در زندگی روزمره صورت گیرد تا چارچوب‌های نظری موجود تکمیل و بهبود یابند. همچنین، مقایسه دیدگاه‌های فرهنگی و مذهبی مختلف می‌تواند به

ایجاد گفت‌و شنودی سازنده میان نظریه‌های دینی منجر شود و زمینه‌های نوینی برای تحول در ساختارهای اخلاقی و اجتماعی فراهم آورد. در نهایت، توسعه مدل‌های نظری مبتنی بر تحلیل‌های جامع، می‌تواند راهگشای ارائه راهکارهایی برای ارتقای سطح اخلاق و ارزش‌های اجتماعی باشد و به تبیین یک چارچوب کارآمد برای پژوهش‌های آتی در حوزه فلسفه دین کمک کند.

منابع

- [۱] اتکینسون، ر. (۱۳۷۸). زمینه روان‌شناسی، براهنی و دیگران، تهران، رشد
- [۲] داوری اردکانی، ر. (۱۳۸۸). غزالی و فلسفه اسلامی. جاویدان خرد، ۶(۳)، ۸۷-۱۰۰.
- [۳] نوالی، م. (۱۳۹۱). پدیدارشناسی در فلسفه اسلامی. کیهان اندیشه.
- [۴] خسروپناه، ع. (۱۳۸۵). فلسفه فلسفه اسلامی. قیاسات.
- [۵] غفاری، ح. (۱۳۷۹). فلسفه اسلامی یا فلسفه مسلمانان. فلسفه، ۱(۱)، ۹۶.
- [۶] غزالی، ح. (۱۳۷۹). تهافت الفلاسفه. تهران: انتشارات صدای ادب.
- [۷] نجفی، م. (۱۳۹۰). فلسفه تکامل‌بیداری اسلامی و جوهر افول‌یابنده تمدن غربی. جستارهای سیاسی معاصر، ۲(۲)، ۷۳-۹۰.
- [۸] پاکیزه، م. (۱۳۹۷). بررسی پرونده اصالت جامعه با سه رویکرد زبان‌شناختی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی. اندیشه نوین دینی، ۱۴(۵۵)، ۱۳۳-۱۴۸.
- [۹] ابن‌سینا (۱۳۸۵). منطق المشرقیین.
- [۱۰] خادمی، ع. ه. و علی‌زاده، ع. (۱۳۸۸). چیستی ایمان و مقومات مفهومی آن از دیدگاه فخرالدین رازی.
- [۱۱] پشت‌دار، ع. م. و عباس پورخرمالو، م. (۱۳۹۹). مفهوم معرفت در عرفان اسلامی و مکاتب روان‌شناختی
- [۱۲] هوشنگی، ح. (۱۳۷۹). مقایسه فلسفه اسلامی و فلسفه کانت در باب معقولات.
- [۱۳] فناپی اشکوری، م. (۱۳۹۰). ملاحظات درباره کتاب «فلسفه فلسفه اسلامی».
- [۱۴] حسن زاده، ص. (۱۳۸۵). بحث تطبیقی اگزیستانسیالیسم غربی و اصالت الوجود در فلسفه اسلامی.
- [۱۵] عاشوری، م. (۱۳۹۴). الگوی تحلیل معرفت‌شناختی مفاهیم؛ بررسی موردی در فلسفه اسلامی.
- [16] Kant, I. (1785/2002). *Groundwork of the Metaphysics of Morals* (M. Gregor, Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1785)
- [17] Kierkegaard, S. (1843/2006). *Fear and Trembling*. Penguin Classics. (Original work published 1843)
- [18] James, W. (1902). *The Varieties of Religious Experience*. Longmans, Green & Co.
- [19] Popper, K. (1972). *Objective Knowledge*. Clarendon Press.
- [20] Quine, W. V. O. (1951). Two dogmas of empiricism. *The Philosophical Review*, 60(1), 20-43.
- [21] Augustine, A. (1994). *Confessions*. Oxford University Press.
- [22] Aquinas, T. (2001). *Summa Theologica*. University of Notre Dame Press.
- [23] Plantinga, A. (2000). *Warrant and Proper Function*. Oxford University Press.
- [24] Hick, J. (1989). *The Possibility of Religious Pluralism*.
• Zagzebski, L. T. (1996). *Virtues of the Mind*.
- [25] Johnson, R. (1995). *A Psychological Perspective on Faith*. London, UK: Routledge.
- [26] Kierkegaard, S. (2000). *Fear and Trembling* (M. Lippard, Trans.). New York, NY: Penguin Classics. (Original work published 1843)
- [27] Smith, J. (1998). *The Nature of Belief: A Philosophical Inquiry*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- [28] Quine, W. (1982). *From a Logical Point of View*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

- [29] Davies, A. (2003). *Rational Faith: Bridging the Gap Between Reason and Experience*. New York, NY: Cambridge University Press.
- [30] Pascal, B. (1670). *Pensées*. Paris: Gallimard.
- [31] Anderson, T. (2003). *The Dynamics of Faith*.
- [32] Cole, J. (2002). *Critique of One-Dimensional Approaches in Religious Studies*.
- [33] Lewis, C. (1996). *The Abolition of Man*.
- [34] Taylor, R. (2000). *A Theological Critique of Reductionism in Faith Studies*.
- [35] Jones, M. (1998). *Psychological Foundations of Religious Belief*.
- [36] Husserl, E. (1931/1989). *Ideas Pertaining to a Pure Phenomenology and to a Phenomenological Philosophy*.
- [37] Miller, D. (1997). *Integrative Approaches in Philosophy of Religion*.